مجله رویه قضایی

نوع مقاله: پژوهشی
دوره ۱، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۴
دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۶ ـ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۶

رأی وحدت رویه؛ از تفسیر قضایی تا قانون‌گذاری پنهان

✍ **رضا پورمحمدی** ✉ r_pourmohammadi@sbu.ac.ir

استادیار گروه فقه و حقوق، پژوهشکده زن و خانواده، قم، ایران

چکیده: این مقاله به واکاوی ماهیت رأی وحدت رویه در نظام حقوقی ایران می¬پردازد. علی‌رغم جایگاه ویژۀ این رأی در ساختار حقوقی ایران، ابعاد نظری و بنیادین آن کمتر به تیغ تحلیل و تأمل سپرده شده است. یکی از پرسش‌های اساسی در این زمینه، چیستی ماهیت حقوقی رأی وحدت رویه و پیامدهای مترتب بر آن است. به طور خلاصه، همۀ سخن در این نوشته بر سر این است که رأی وحدت رویه از سنخ «قانون» نبوده و نباید بر آن آثار قانون را مترتب ساخت؛ بلکه باید آن را از سنخ «تفسیر قضایی» قلمداد نمود. چنین نگرشی به رأی وحدت رویه آثار و پیامدهایی به همراه خواهد داشت که غالباً از دیده قضات و حقوق‌دانان پنهان مانده است. از جمله این پیآمدها می‌توان به اثر نسبی آرای وحدت رویه یا عدم قابلیت تنقیح مناط از این آراء اشاره نمود.

واژگان کلیدی: هیئت عمومی دیوان عالی کشور، تفسیر قانون، تفکیک قوا، قانون‌گذاری قضایی

استناد: پورمحمدی، رضا. (۱۴۰۴). رأی وحدت رویه؛ از تفسیر قضایی تا قانون‌گذاری پنهان. فصلنامه رویه قضایی، ۱ (۱)، ۶۱-۸۱.

https://doi.org/10.22034/juris.2025.724887

ناشر: دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.

© نویسندگان.

مقدمه

«رأی وحدت رویه» در نظام حقوقی ایران جایگاه ویژه‌ای دارد. چیزی که باید در نتیجهٔ سال‌ها گفت‌وگو و گذر از هفت‌خان شورای نگهبان حاصل گردد، به یک لحظه در دیوان عالی برای همهٔ دادگاه‌ها معلوم و مقرّر می‌شود. این قدرتی است که صرفاً در اختیار قضات دیوان عالی بوده و در دهه‌های اخیر نیز به تدریج افزایش یافته است. تا آنجا که کاتوزیان می‌نویسد: «مطالعهٔ مجموعه‌های رویهٔ قضایی در سال‌های اخیر به خوبی ثابت می‌کند که دیوان کشور مانند گذشته خود را مقید به روح قانون نمی‌داند، و در بسیاری موارد تصمیمی می‌گیرد که با ظاهر قوانین منافات دارد» (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۴۶۸). نویسندهٔ دیگری نیز گفته است: «در ایران، اثر رأی وحدت رویه دیوان عالی ایران چیز دیگر است و آن، لزوم تبعیت دیگر دادگاه‌ها از آن است؛ امری که در دیگر نظام‌های حقوقی شاید بی‌سابقه باشد و حتی ممکن است بتوان گفت این اثر، به بالاترین دادگاه ایران شأنی نظیر شأنِ قانون‌گذاری بخشیده... بدین‌سان یکی از ارکان قوهٔ قضائیه یعنی دیوان عالی کشور، به نظر می‌رسد که بتواند بدین طریق قانون‌گذاری کند» (جعفری‌تبار، ۱۴۰۰: ۵۵).

همهٔ سخن در این نوشته بر سر این است که رأی وحدت رویه از سنخ «قانون» نبوده و نباید بر آن آثار «قانون» را مترتب ساخت. رأی وحدت رویه یک نهاد بر حل‌وفصل اختلافات در میان محاکم است، نه یک نهاد در عرض مجلس شورای اسلامی. اگر قضات دیوان عالی ـ در عمل ـ به ورطهٔ قانون‌گذاری کشیده شوند، در کارِ قانون‌گذار مداخله کرده‌اند و این خلاف اصل تفکیک قوا و حاکمیت دموکراسی است. مع‌الأسف در سال‌های گذشته آرای وحدت رویه به طور تدریجی کارکردِ «قانون» پیدا کرده و عموم قضات و حقوق‌دانان با آن مراودهٔ «قانون» دارند. به باور نگارنده و دیگر نویسندگان حقوقی، بخشی از این انحطاط در نظام حقوقی ایران ناشی از خلأ نظری در مورد ماهیت و چیستیِ «رأی وحدت رویه» است (نک. شمس، ۱/۱۴۰۰: ۱۱۷). این مقاله با هدف پرده‌برداری از زوایای پنهان و ابعاد نظری این نهاد حقوقی، اولاً در صدد تبیین ماهیت حقوقی رأی وحدت رویه برآمده و سپس تلاش می‌کند تا آثار این رویکرد به رأی وحدت رویه را شناسایی کند. در راستای نیل به این هدف، مقالهٔ حاضر ذیل چهار بخش اصلی سامان یافته است: در بخش نخست به مطالعهٔ پیشنهٔ تقنینی «رأی وحدت رویه» در نظام حقوقی ایران پرداخته‌ام. در بخش دوم توضیح داده‌ام که چرا نباید رأی وحدت رویه را «قانون» پنداشت و این قانون‌پنداری با کدام اصول قانون اساسی در تعارض است. در بخش سوم نیز بحثی را مطرح کرده‌ام که رأی وحدت رویه از سنخِ «تفسیر قضایی» است و استدلال‌هایی را بر این ادعا اقامه خواهم کرد. در پایان (بخش چهار) نیز تفصیلاً توضیح داده‌ام که اگر رأی وحدت رویه را «قانون» ندانید، چه آثار و پیامدهای حقوقی بر این رویکرد مترتب

خواهد بود. امیدوارم با مطالعهٔ این پژوهش، خوانندگان به درک جامع‌تری از جایگاه و کارکرد «رأی وحدت رویه» در نظام حقوقی ایران دست پیدا کنند. بنابراین، بحث را با مروری بر پیشینهٔ تاریخی رأی وحدت رویه آغاز خواهم کرد:

۱. سیر تحولات قانونی رأی وحدت رویه در نظام حقوقی ایران

«وحدت رویه» به معنای ایجاد رویه‌ای یکسان در رسیدگی به پرونده‌های مشابه در محاکم، از ارکان مهم یک نظام حقوقی کارآمد است (See Baum, 1992; Caminker, 1994; Clark & Kastellec, 2013; Cross & Harris, 1991; Epstein & Knight, 1997; Hellman, 1991; O'Brien, 2011; Schauer, 1987; Simpson, 1960). در نظام حقوقی ایران، نهاد وحدت رویه قضایی فراز و نشیب‌هایی را طی کرده و قوانین مربوط به آن دستخوش تحولاتی شده است (نک. شمس، ۱/۱۴۰۰: ۱۱۷؛ داودی، ۱۴۰۰: ۲۵). در ادامه به بررسی سیر این تحولات خواهم پرداخت:

اولین ریشه‌های وحدت رویه در نظام حقوقی ایران را می‌توان در قانون «اصول تشکیلات عدلیه مصوّب ۱۳۰۷» جست‌وجو کرد. هرچند در این ماده مستقیماً به مفهوم «وحدت رویه قضایی» به شکلی که امروزه می‌شناسیم، اشاره‌ای نشده است؛ اما می‌توان ماده ۱۰ و ۱۱ این قانون را تا حدودی مرتبط با این مفهوم دانست. در این مواد آمده است: «قوه قضاییه دیوان تمیز شامل کلیه محاکم عدلیه ایران است... دیوان تمیز در غیر مواردی که قانون استثناء کرده داخل ماهیت دعوی نشده فقط حق نقض و ابرام احکام و نظارت در محافظت قانون و اجرای آن لا بالسویه در تمام محاکم عدلیه دارد».

سپس در قانون آیین دادرسی مدنی مصوّب ۱۳۱۸ ذیل مادهٔ ۵۶ چنین آمده است: «برای حل اختلاف در شعبه اول دیوان کشور مجلسی مرکب از هفت نفر از رؤساء و مستشاران دیوان کشور به انتخاب رییس اول تشکیل و به اختلافات رسیدگی و حکم قطعی می‌دهد».

گرچه در این ماده نیز به صراحت از «رأی وحدت رویه» نامی به میان نیامده؛ اما سازوکار مطرح شده در این بند شباهت زیادی به رویه صدور رأی وحدت رویه دارد. اما اولین اشاره به عبارت «رأی وحدت رویه» به «قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوّب ۱۳۲۸» مربوط می‌شود. در این مادهٔ واحده چنین آمده است: «هر گاه در شعب دیوان عالی کشور نسبت به موارد مشابه رویه‌های مختلف اتخاذ شده باشد به تقاضای وزیر دادگستری یا رئیس دیوان مزبور و یا دادستان کل هیئت عمومی دیوان عالی کشور که در این مورد لااقل با حضور سه‌ربع از رؤسا و مستشاران دیوان مزبور تشکیل می‌یابد موضوع مختلفٌ‌فیه را بررسی کرده و نسبت به آن اتخاذ نظر می‌نمایند در این صورت نظر اکثریت هیئت مزبور برای شعب دیوان عالی کشور و سایر دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است و جز به موجب نظر هیئت عمومی یا قانون قابل‌تغییر نخواهد بود».

پس از انقلاب شکوهمند اسلامی، قانون اساسی با تأکید بر اصل استقلال قوه قضائیه، چارچوب جدیدی برای نهاد وحدت رویه ترسیم نمود. در اصل ۱۶۱ قانون اساسی صلاحیت صدور رأی وحدت رویه به دیوان عالی کشور تفویض شد.[۱] سپس در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۸، علاوه بر دیوان عالی کشور، به دادستان کل کشور نیز این اختیار داده شد که در موارد اختلاف‌نظر بین دادگاه‌ها، از دیوان عالی کشور درخواست صدور رأی وحدت رویه کند (ماده ۲۷۰).[۲]

پس از آن، در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ و اصلاحات بعدی آن، مقررات مربوط به صدور رأی وحدت رویه، با جزئیات بیشتری بیان شده است (مواد ۴۷۱ به بعد). این قانون با تعیین شرایط و تشریفات صدور رأی وحدت رویه، به شفافیت و دقت بیشتر در این زمینه کمک ویژه‌ای کرد. آخرین قانون مرتبط با رأی وحدت رویه نیز قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ است. این قانون، موارد صدور رأی وحدت رویه را گسترش داده و مواردی مانند اختلاف در تفسیر قانون و اختلاف در رویه قضایی را نیز شامل شد (ماده ۴۷۱). این گسترش در دامنهٔ شمول، نشان‌دهندهٔ اهمیت روزافزون وحدت رویه در نظام حقوقی ایران است.

مروری بر آرای وحدت رویه صادره از سال‌های ۱۳۲۳ تا به امروز نشان می‌دهد که این نهاد در بدو تأسیس رسالت خود را صرفاً محدود به حل اختلاف میان آرای محاکم می‌دانسته است.[۳] برای

---

۱. اصل ۱۶۱ قانون اساسی: «دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی و انجام مسئولیت‌هایی که طبق قانون به آن محول می‌شود بر اساس ضوابطی که رئیس قوه قضاییه تعیین می‌کند تشکیل می‌گردد».

۲. ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب: «هرگاه در شعب دیوان عالی کشور و یا هر یک از دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی با استنباط از قوانین آرای مختلفی صادر شود رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور به هر طریقی که آگاه شوند، مکلفند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. همچنین هر یک از قضات شعب دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها نیز می‌توانند با ذکر دلایل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور نظر هیأت عمومی را در خصوص موضوع کسب کنند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او و حداقل سه چهارم رؤسا و مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب تشکیل می‌شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم نماید. رأی اکثریت که مطابق موازین شرعی باشد ملاک عمل خواهد بود. آرای هیأت عمومی دیوان عالی کشور نسبت به احکام قطعی شده بی‌اثر است ولی در موارد مشابه تبعیت از آن برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم می‌باشد».

۳. همچنین نک: رای وحدت رویه شماره ۲۵ مورخ ۱۳۶۲/۱۱/۲۰ «رأی شعبه یازدهم دیوان عالی کشور در این زمینه ←

مثال، در رأی وحدت رویه شماره ۲۵۹۸ مورخ ۱۳۳۰/۰۷/۲۷ چنین آمده است: «نظر شعبه نهم دیوان کشور مبنی به عدم صلاحیت دیوان کیفر برای رسیدگی به جرائم مذکور در ماده ۱۵۳ قانون مجازات عمومی تأیید می‌شود». اما به تدریج دامنهٔ آن گسترش یافته و مواردی مانند تفسیر قوانین یا پرکردن خلأ قانون، حتی در فرض عدم اختلاف میان محاکم را در بر گرفته است. احتمالاً به این دلیل است که کاتوزیان می‌نویسد: «دیوان کشور نیز نشان داده است که در این گونه موارد، پایبند متون قوانین نیست و هر جا که مصلحت اقتضا کند، به بهانهٔ تفسیر قانون، از ایجاد قواعد نو باکی ندارد. مطالعهٔ مجموعه‌های رویهٔ قضائی در سال‌های اخیر به خوبی ثابت می‌کند که دیوان کشور مانند گذشته خود را مقیّد به روح قانون نمی‌داند، و در بسیاری موارد تصمیمی می‌گیرد که با ظاهر قوانین منافات دارد» (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۴۶۸).

به هر روی، امروزه رأی وحدت رویه خصوصاً بعد از تصویب مادهٔ ۴۷۱ قانون آئین دادرسی کیفری جدید دو کاربرد رسمی در نظام حقوقی ایران دارد: (۱) حل اختلاف میان محاکم (شأن ترافعی)؛ (۲) تفسیر قانون (شأن تفسیری). در ادامه، تفصیلاً به بررسی این دو کاربرد یا دو شأن خواهم پرداخت:

۱-۱. شأن ترافعی

یکی از کاربردهای اصلی رأی وحدت رویه، حلِّ اختلاف میان محاکم در رسیدگی به پرونده‌های مشابه است. حتی در مواردی که اختلاف در تفسیر قانون وجود ندارد، ممکن است قضات دادگاه‌های مختلف، رویه‌های متفاوتی را در رسیدگی به پرونده‌های مشابه اتخاذ کنند (نک. شمس، ۱۴۰۰: ۱۱۷/۱). در چنین شرایطی هیئت عمومی صرفاً در مقام حل اختلاف میان محاکم برآمده و یکی از آراء را برمی‌گزینند. به قول اسلامی‌پناه: «گاه هیئت عمومی فقط به زدن مهر تأیید بر یکی از دو رأی متعارض، آن را به عنوان رأی وحدت رویه برمی‌گزینند» (اسلامی‌پناه، ۱۳۹۷: ۲۶۲). در این مقاله از این کاربرد با عنوان «شأن ترافعی» یاد خواهیم کرد. برای مثال، می‌توان به رأی وحدت رویه شماره ۷۹۳ مورخ ۱۳۹۹/۵/۱۴ اشاره کرد که در آن، هیئت عمومی صرفاً به حل ترافع میان محاکم پرداخته و هیچ ابراز نظر خاصی در مورد معنای کلمات یا استدلال‌های حقوقی نمی‌کند.

۱-۲. شأن تفسیری

کاربرد دیگر رأی وحدت رویه، تفسیر قانون است. در مواردی که قانون مبهم بوده و یا با دیگر

منطبق با موازین قانونی است و با اکثریت آراء تأیید می‌گردد» رای وحدت رویه شماره ۱۲ مورخ ۱۳۶۲/۴/۲۸: «هیات عمومی دیوان عالی کشور: «فلذا رأی شعبه دوازدهم دیوان عالی کشور در این زمینه صحیحا صادر گردیده و مطابق با موازین قانونی است به اکثریت آراء تأیید می‌شود».

قوانین در تعارض است، هیئت عمومی دیوان عالی کشور می‌تواند با صدور رأی وحدت رویه، به تفسیر قانون پرداخته و ابهامات و تعارضات را برطرف سازد. در این مقاله از این صلاحیتِ با عنوان «شأن تفسیری» یاد خواهیم کرد. برای مثال می‌توان به آرای وحدت رویه‌ای اشاره کرد که در آن‌ها به تفسیر عباراتی نظیر «زوجین»[1] یا «کسانی که»[2] پرداخته شده است.

اصولاً تفاسیر و آرای قضایی ـ هرچند از جانب قضات دیوان عالی صادر شده باشد ـ الزامی برای دیگر محاکم ایجاد نمی‌کنند، هرچند ممکن است برخی قضات دادگاه بدوی یا تجدیدنظر از باب «احترام» یا «مؤید» به این آرا استناد کنند. همان‌طور که کاتوزیان به درستی اشاره می‌کند: «رأی دادگاه تنها نسبت به اصحاب دعوی و موضوع مورد نزاع معتبر است، و هیچ الزامی برای دادگاه صادرکنندهٔ حکم و سایر دادرسان در پیروی از آن ایجاد نمی‌کند» (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۴۵۱). بنابراین تبعیت از رأی قضات دیوان عالی اصولاً بر دیگران لازم نیست. اما استثنائاً به موجب مادهٔ ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری پیروی از رأی هیئت عمومی دیوان عالی در شرایطی خاص «برای مراجع اعم از قضائی و غیر آن لازم‌الاتباع است».

۲. رأی وحدت رویه؛ رأی قضایی یا قانون؟

هدف اصلی این مقاله، تأکید بر این نکته است که هیئت عمومی دیوان عالی ابداً حقِ قانون‌گذاری ندارد. «رأی وحدت رویه» قانونِ جدیدی وضع نمی‌کند، بلکه صرفاً به حل‌وفصل اختلافات میان محاکم می‌پردازد (نک. شمس، ۱/۱۴۰۰: ۱۱۸). ماده ۴۷۱ آئین دادرسی کیفری مصوّب ۱۳۹۲ به روشنی در این باره گفته است: «هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از قوانین، آراء مختلفی صادر شود... هیئت عمومی دیوان عالی کشور... تشکیل می‌شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم کنند. رأی اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضائی و غیر آن لازم‌الاتباع است؛ اما نسبت به رأی قطعی شده بی‌اثر است».

بر این اساس «رأی وحدت رویه» در سیستم قضایی ایران، حکمی است که توسط هیئت عمومی دیوان عالی کشور صادر می‌شود تا به اختلاف‌نظرها و تناقض در آرای دادگاه‌های مختلف در مورد مسائل مشابه پایان دهد. اما نباید فراموش کرد که همچنان از سنخِ «رأی» است. دقیقاً به همین دلیل است که در کتب حقوقی از رأی وحدت رویه با عناوینی نظیر «در حکم قانون»، «قسیم قانون» و

---

۱. رأی وحدت رویه شماره ۷۳۳ مورخ ۱۳۹۲/۴/۲۵.

۲. رأی وحدت رویه شماره ۲۴۱۶ مورخ ۱۳۱۷/۱۰/۲۸.

«شبه‌قانون» یاد می‌شود. با این حال، در دهه‌های اخیر، دیوان عالی گرایش‌هایی به «قانون‌گذاری قضایی»[1] پیدا کرده است (نک: محقق داماد و پورمحمدی، ۱۴۰۴: ۲۴۹؛ پورمحمدی، ۱۴۰۲: ۱۶۲). این امر چنان صورت افراطی پیدا کرده است که حتی برخی نویسندگان حقوقی که اصولاً مشکلی با قانون‌گذاری قضایی ندارند، چنین نوشته‌اند: «دادرسان دیوان عالی در رأی وحدت رویه می‌توانند با ارائهٔ تفسیری غریب از قانون، از قانونِ موجود عبور کنند و به وضع قانونی جدید دست زنند. چنان‌که یک رأی وحدت رویه اعلام کرده است که گواهی عدم تأدیهٔ وجه چک، به منزلهٔ واخواست است[2] با آنکه این رأی آشکارا با قانون مخالف است» (جعفری‌تبار، ۱۴۰۰: ۵۵).

نگارنده این موضوع را برای حاکمیت قانون و دموکراسی بسیار خطرناک و نگران‌کننده می‌داند. اما چرا قضات دیوان عالی فاقد صلاحیت قانون‌گذاری هستند؟ به طور کلی، قانون‌گذاری توسط قضات دیوان عالی با دو اصل مهم در قانون اساسی در تعارض است: «دموکراسی» و «تفکیک قوا». ذیلاً به توضیح هر دو خواهم پرداخت.

۲-۱. تعارض با اصل دموکراسی

«قانون» در این مملکت چیزی است که توسط قوهٔ مقننه تصویب شده و به تأیید شورای نگهبان رسیده باشد. اصل ۵۸ قانون اساسی صریحاً اعلام می‌دارد: «اعمال قوه مقنّنه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود». بر این اساس، هیچ شخص یا نهاد دیگری از جمله قوه قضائیه و مشخصاً قضات دیوان عالی حق قانون‌گذاری و اِعمال سلطه و ولایت بر مردم ندارند. قضات صرفاً حق داشته که بر اساس قوانینی که پیش‌تر توسط نمایندگان ملّت تصویب شده، رأی صادر کنند. برخی نویسندگان حقوقی به درستی گفته‌اند: «درست است که شهروندان در قالب یک قرارداد اجتماعی فرضی، در قبال تأمین نظم و امنیّت به قانون‌گذار اجازهٔ محدود ساختنِ آزادی‌هایشان را داده‌اند، اما اجازهٔ مزبور به قضات محاکم که هیچ‌گاه منتخب مردم نبوده‌اند نباید سرایت کند» (امیدی، ۱۳۹۸: ۵۴).

حتی قضات به بهانه‌هایی مانند اشتباه قانون‌گذار و یا جبران نواقصِ قانون نیز حق ندارند که رأی وحدت رویه را بر ما حاکم سازند (نک: محقق داماد و پورمحمدی، ۱۴۰۴: ۱۳۱؛ پورمحمدی، ۱۴۰۲: ۸۸). قدرت قانون‌گذاری از آنِ مردم است و مردم صرفاً در شرایطی مشخص به نمایندگان مجلس وکالت داده بودند؛ اما هیچ‌کسی به قضات چنین وکالت و اجازه‌ای نداده است. حتی طبق اصل ۸۵ قانون اساسی، خودِ نمایندگان حق ندارند این سمت را به دیگری واگذار کنند. در واقع یکی

---

1. Judicial Lawmaking

۲. رأی وحدت رویه به شماره ۵۳۶ مورخ ۱۳۶۹/۷/۱۰.

از گلایه‌های همیشگی حقوق‌دانان این است که نمایندگان نباید این حق را به هر طریقی به قوهٔ مجریه و قضائیه واگذار کنند.[۱]

ممکن است گفته شود هرچند قانون‌گذاری صرفاً در صلاحیتِ قوهٔ مقننه است، اما این نهاد با رضایت خود بخشی از این قدرت را در قالب مادهٔ ۴۷۱ به هیئت عمومی دیوان عالی واگذار کرده است. در نتیجه منافاتی ندارد تا احکام صادره از این هیئت را «قانون» قلمداد کنیم. کاتوزیان در تقریر این دیدگاه می‌نویسد: «چون قانون‌گذار خود می‌داند که در پیش‌بینی همهٔ مسائل ناتوان است و به این وصف دادرس را ناگزیر از صدور حکم در تمام دعاوی می‌سازد، پس به طور ضمنی به او نمایندگی می‌دهد که در تکمیل قانون و رفع اجمال از آن اقدام کند» (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۴۶۰).

اما همان‌طور که دیگر نویسندگان حقوقی اشاره کرده‌اند این ادعا نیز با قانون اساسی در تعارض است (اسلامی‌پناه، ۱۳۹۷: ۲۵۶)، چرا که اصل ۸۵ صریحاً اعلام می‌دارد: «سمت نمایندگی قائم به شخص است و قابل واگذاری به دیگری نیست. مجلس نمی‌تواند اختیار قانون‌گذاری را به شخص یا هیئتی واگذار کند...». بر این اساس، هیئت عمومی دیوان عالی ابداً حق قانون‌گذاری نداشته و آرای صادره از این نهاد نیز نباید به گونه‌ای فهمیده شوند که شائبهٔ قانون‌گذاری نسبت به آن‌ها برود. دقیقاً به همین دلیل است که کاتوزیان و دیگر حقوق‌دانان بسیار مراقبت می‌کنند تا با عناوینی نظیر «رأی نوعی» از آرای وحدت رویه یاد کنند (نک: کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۴۶۷).

۲-۲. تعارض با اصل تفکیک قوا

تفکیک قوا در نظام حقوقی و سیاسی ایران از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است. به قول برخی: «این ماده‌ای که ما داریم قوای مملکت از هم جداست. این در نتیجه تجربهٔ انقلاب‌ها و خون‌ریزی‌ها است».[۲] اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی ایران بیان می‌دارد: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه... این قوا مستقل از یکدیگرند».

---

۱. برای مثال، جعفری لنگرودی در این‌باره می‌نویسد: «با وجود اینکه ملّت، اختیار قانونگذاری را به مجلس نمایندگان می‌دهد، نمایندگان ملت به دستاویزهایی که تا کنون قابل توجیه نبوده است، مقدار بیشتر این اختیارات را از راه وضع آئین‌نامه‌ها و تصویب‌نامه به قوهٔ مجریه و حتی اشخاص فاقد صلاحیت می‌دهند...» (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۱: ۲۰).

۲. رئیس وقت مجلس شورای ملی در یکی از جلسات مجلس می‌گوید: «خدای من می‌داند مملکت ما وقتی می‌تواند از حقوق حقه خودش دفاع کند که مُرّ قانون اساسی رفتار شود. یعنی قدرت مطلقه قوه مقننه در حدود صلاحیت خودش. این ماده‌ای که ما داریم قوای مملکت از هم جداست. این در نتیجه تجربه انقلاب ها و خونریزی ها است... ما در پشت این میز قسم خورده‌ایم، شما هم مسلمانید به‌ضرورت قانون اساسی مسلمانید ایرانی هستند برای مردم هستید» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۹، جلسه ۱۰، ص۱۰.).

در نظام تقسیم قدرت سیاسی، «وظیفهٔ قانون‌گذاران تصویبِ قانون و وظیفهٔ قضات تفسیرِ قانون است» (Scalia, Garner, 2012: 26). هیئت عمومی دیوان عالی که بخشی از قوه قضائیه است حقِ قانون‌گذاری نداشته و صرفاً اجازه دارد که به حل‌وفصل اختلافات میان محاکم پرداخته یا قانون را آن‌طور که توسط قوه مقننه تصویب شده، تفسیر نماید و همان‌طور که می‌دانید، به قول علی‌اکبر داور، «خیلی فرق است بین وضع قانون و تفسیر قانون» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۰، جلسه ۳۶).

اصل ۱۵۶ قانون اساسی که به بیان وظایف قوّه قضائیه پرداخته، هیچ اشاره‌ای به صلاحیت این نهاد برای قانون‌گذاری نکرده است.[1] حتی در اصل ۱۶۱ نیز گفته است که دیوان عالی فقط می‌تواند به حل نزاع بپردازد و اساساً نامی از «قانون‌گذاری» به میان نیاورده است. بر این اساس، حتی اگر قضات دیوان عالی اطمینان پیدا کنند که ماده یا تبصره‌ای صددرصد غلط است، باز هم صلاحیتی برای اصلاحِ آن ندارند (نک. محقق داماد و پورمحمدی، ۱۴۰۴: ۳۷۸؛ پورمحمدی، ۱۴۰۲: ۸۸). چرا که وظیفهٔ نمایندگان قانون‌گذاری است و کار قضات و مجریان قانون، صرفاً اجرای آن است. ضعف‌ها و نقص‌های قوانین به نمایندگان مجلس مربوط است و قضات وظیفه‌ای در قبال رفع کاستی‌ها و نواقص قانون برعهده ندارند و عادلانه‌بودن یا نبودن قانون و هرگونه غفلت از پیامدهای منفی اجرای یک قانون، به قانون‌گذاران مربوط است (نک: محقق داماد و پورمحمدی، ۱۴۰۴: ۳۷۸).

بر این اساس، هیئت عمومی دیوان عالی باید مراقبت کنند تا مبادا ادبیاتِ آرای وحدت رویه القاکننده شأن تقنینی برای این نهاد بوده باشد. مناسب است تا ادبیات آرای قضائی ناظر به حل‌وفصل اختلاف‌نظر در میان دادگاه‌ها باشد؛ نه به صورت قوانینی که مجلس به تصویب می‌رساند. برای مثال، می‌توان به رأی وحدت رویه شماره ۸۳۱ مورخ ۱۴۰۲/۳/۲ اشاره کرد که در آن آمده است: «بنا به مراتب، رای شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان بوشهر که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء، صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود».

---

۱. اصل یک‌صد و پنجاه و ششم: «قوه‌قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایف زیر است: ۱. رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلّمات، تعدّیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبیه که قانون معیّن می‌کند؛ ۲. احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع؛ ۳. نظارت بر حُسن اجرای قوانین؛ ۴.کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدوّن جزائی اسلام؛ ۵. اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین.»

رأی فوق کاملاً القاکنندهٔ این محتوا است که هیئت عمومی در مقام حل نزاع میان محاکم برآمده است. در مقابل، آرای ذیل القاکننده شأن قانون‌گذاری برای هیئت عمومی بوده و چندان مناسب به نظر نمی‌رسند:

۱. رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ ۱۳۵۳/۹/۴: «نظر اکثریت هیات عمومی که در جلسه مورخ ۴/۹/۵۳ اتخاذ شده به شرح زیر است: (۱) وظایفی که قانون در باب اعلام حجر مجنون یا سفیه به عهده دادستان محول کرده است منافی با اینکه اشخاص ذینفع در صورت اقتضاء برای اثبات حجر به دادگاه مراجعه کنند نیست. (۲) فوت کسی که درخواست حجر او شده مانع رسیدگی دادگاه نمی‌باشد زیرا آثاری که بر حجر مترتب است با فوت محجور از بین نمی‌رود و دادگاه علی الاصول باید رسیدگی را به طرفیت وراث ادامه داده و حکم مقتضی صادر نماید».

۲. رأی وحدت رویه شماره ۱۳ مورخ ۱۳۶۲/۷/۶: «بسمه تعالی. چنانچه قتل خطئی باشد و کسی که ارتکاب آن به او نسبت داده شده هیچ گونه خلافی مرتکب نشده باشد و وقوع قتل هم صرفاً به لحاظ تخلف مقتول باشد راننده مسئول نبوده».[۱]

علی‌رغم اینکه هیئت عمومی دیوان عالی کشور وظیفه‌ای جز تفسیر و حل اختلاف میان محاکم ندارد، اما شیوهٔ نگارش آرای فوق این شائبه را ایجاد می‌کند که گویی این هیئت در مقام قانون‌گذاری بوده است. به هر روی، ظاهراً برخی حقوق‌دانان چندان مشکلی با قانون‌گذاری توسط قضات دیوان عالی ندارند. برای مثال، کاتوزیان عمیقاً باور دارد که «در قانون اساسی وظیفهٔ قاضی محدود به اجرای قانون نیست، [بلکه وی] مسئول تحقّق‌بخشیدن به عدالت و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع نیز هست» (کاتوزیان، ۳/۱۳۹۹: ۱۳۱). همان‌طور که در توجیه دیگری آورده است: «جدایی قوای سه‌گانه در هیچ دولتی کامل نیست. زیرا، تا این نیروها به هم مربوط نشوند از مجموعشان حکومتی واحد و هماهنگ به وجود نمی‌آید؛ بنابراین، در تعیین صلاحیت و وظایف محاکم بیشتر باید به ماهیت و لوازم کار قضایی توجه داشت و از این راه رابطه ضروری بین قوه قضایی و قانون‌گذاری را معیّن کرد» (کاتوزیان، ۳/۱۳۹۹: ۱۳۲). برخی نیز پا را فراتر گذاشته و در حمایت از قانون‌گذاری به دست قضات گفته‌اند: «نباید دادگاه را در اجرای قانون، قسیم مجلس و هیأت دولت قرار داد... (جعفری‌تبار، ۱۴۰۰: ۷۲) پذیرش وجود قوهٔ قضایی لزوماً به معنی تأیید سه‌گانگی قوای دولت نیست، و می‌توان همچنان باور داشت که دولت به حقیقت دو قوه بیش نیست: مقننه و مجریه... (جعفری‌تبار، ۱۴۰۰: ۷۶) استقلال دو قوهٔ اجرایی و تقنینی از حاکمیت بی‌معنی است؛ قانون‌گذاری

---

۱. همچنین نک: رأی وحدت رویه شمارهٔ ۷۲۹ مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۱.

و اجرای قانون کار اصلی حاکمیت است، و استقلال مجلس و مجریان از حاکمیت چیزی جز بیکار شدن حکومت از کارَکِ خود نیست» (جعفری‌تبار، ۱۴۰۰: ۷۹).

۳. رأی وحدت رویه؛ تفسیر قضایی یا تفسیر قانونی؟

با پذیرش این امر که رأی وحدت رویه از سنخ «قانون» نیست و نوعی «تفسیر» به حساب می‌آید، سؤال مهم بعدی این خواهد بود که این تفسیر از چه نوعی است؟ آیا می‌توان آن را «تفسیر قانونی» دانست یا «تفسیر قضایی»؟ «تفسیر قانونی» به تفسیری گفته می‌شود که قوه مقننه از قوانین عادی و یا شورای نگهبان از قانون اساسی ارائه می‌کند (نک: محقق داماد و پورمحمدی، ۱۴۰۴: ۲۶). طبق قانون اساسی ایران، صرفاً شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی برای «تفسیر قانونی» صلاحیت دارند (اصول ۷۳ و ۹۸ قانون اساسی). نظریهٔ تفسیری شورای نگهبان و مجلس «فصل‌الخطاب» است. یعنی اگر نسبت به اصل یا ماده‌ای از شورای نگهبان یا مجلس استفساریه شود و آن نهاد نیز نظر خود را اعلام دارد، دیگر تفسیر بر خلافِ آن نظر رَوا نیست. ویژگی اصلی «تفسیر قانونی» نیز همین است که در حکم قانون بوده و احدی حق مخالفت با آن را ندارد. دقیقاً به همین دلیل است که علی‌اکبر داور، وزیر عدلیه وقت، زمانی گفت: «تفسیر قانونی که مجلس شورای ملی می‌کند خودش یک قانون ثانوی است» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۰، جلسه ۳۶).

اما «تفسیر قضایی» به تفسیری گفته می‌شود که قضات در مقام حل‌وفصل دعاوی از قانون می‌کنند (نک: محقق داماد و پورمحمدی، ۱۴۰۴: ۲۷). اصل ۷۳ قانون اساسی به حقِ تفسیر توسط قضات اشاره دارد. این نوع تفسیر جزو لاینفک از دادرسی بوده و اساساً دادرسی چیزی نیست مگر تفسیر و تطبیق قانون بر وقایع خارجی. در ساختار حقوقی ایران، اصولاً آرا و تفاسیر قضات ـ هرچند قضات دیوان عالی ـ برای دیگر قضات الزامی ایجاد نمی‌کند. حتی قضات در تفسیر قانون مقید به نظر سابق خود نیز نمی‌باشند (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۱: ۹۴). علی‌اکبر داور (وزیر عدلیه وقت) در نطقی که در مجلس شورای ملی ایراد می‌کند، به درستی می‌گوید: «تفسیر قضایی که قضات می‌کنند... برای آن محکمه حجّت است ولی برای محکمه دیگر حجّت نیست [.] برای جای دیگر و مردم دیگر حجت نیست [.] سمتِ قانونیّت ندارد. قانون آنست که برای همه کسی لازم‌الاتباع باشد و کلیّت داشته باشد» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۰، جلسه ۳۶).

بر این اساس، رأی وحدت رویه از سنخِ «تفسیر قضایی» بوده و تبعیت از آن ـ مانند دیگر آرای قضائی ـ اصولاً بر دیگر محاکم الزام‌آور نیست. اما استثنائاً به موجب مادهٔ ۴۷۱ قانون آئین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، تبعیت از آن بر دیگر محاکم الزامی دانسته شده است. این رأی هرچند کماکان «تفسیر قضایی» محسوب شده و از آثار آن برخوردار است، اما به موجب دلیلی خاص، دیگر محاکم موظف

به تبعیت از آن شده‌اند. توجه به این نکته بسیار حائز اهمیت است که ماده ۴۷۱ هیچ تغییری در ماهیت «رأی وحدت رویه» ایجاد نمی‌کند. این آرا همچنان ماهیتاً «تفسیر قضایی» هستند.

۴. آثار عدم‌قانونیت رأی وحدت رویه

در بخش‌های پیشین بر این ادعا استدلال کردیم که اولاً رأی وحدت رویه را به هیچ عنوان نمی‌توان «قانون» به معنای دقیق کلمه دانست. ثانیاً باید آن را از سنخ «تفسیر قضایی» قلمداد نمود که صرفاً در مقام حل نزاع و مرافعه میان محاکم موضوعیت پیدا می‌کند. این نوع نگاه و نگرش به رأی وحدت رویه، آثار و لوازمی به همراه خواهد داشت. در این بخش تلاش خواهم کرد که به اصلی‌ترین این آثار اشاره کنم:

۴-۱. شأن ترافعی رأی وحدت رویه

برخی قوانین مخاطب عمومی دارند و همهٔ شهروندان را مورد خطاب قرار می‌دهند. مثلاً مادهٔ ۱۷۱ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هر کس حیوانات ضاله پیدا نماید باید آن را به مالک آن رد کند». اما مخاطب برخی قوانین صرفاً قوه قضائیه یا قضات هستند. مادهٔ ۴۷۱ آئین دادرسی کیفری از نوع اخیر است. این ماده صرفاً به قوه قضائیه می‌گوید که در صورت اختلاف نظر دادگاه‌ها در تفسیر ماده‌ای از قانون، چطور حل مرافعه کند؛ همین! اینکه هیئت عمومی دیوان عالی چطور حل مرافعه می‌کند، ارتباطی با شهروندان عادی و عموم جامعه پیدا نمی‌کند. افراد جامعه همچنان موظف‌اند که به «معنای عرفی قانون» عمل کنند، نه «تفسیرِ قضایی دیوان عالی از قوانین». به بیان دیگر، فرض کنید که میان قضات دیوان عالی اختلاف نظر افتد که معنای «وسیله نقلیه» چیست و این اختلاف نظر منجر به تفسیری از جانب هیئت عمومی دیوان عالی شود. هیئت عمومی نیز در رأی خود بیان دارد که «هر نوع وسیله موتوری که حرکت می‌کند اعم از هواپیما، کشتی و خودرو سواری را وسیله نقلیه گویند». این تفسیر قضایی ـ هرچه قدر هم که غلط و عجیب باشد ـ برای محاکم لازم‌الاتباع است اما شهروندان عادی همچنان موظف به فهم عرفی خود از قانون هستند. اگر طبق فهم عرفی ایشان «وسیله نقلیه» شامل هواپیما نمی‌شود، پس باید طبق همان فهم عرفی به قانون عمل کنند. آری، اگر عاقبتِ آن شهروند به دادگاه ختم شود، قاضی موظف است که بر اساس «رأی وحدت رویه» دادرسی کند اما این امر ارتباطی به وظیفهٔ آن شهروند پیدا نمی‌کند. احتمالاً خواهید پرسید که ثمرهٔ این تفکیک چیست؟ به قول معروف: «چه کلاه به سر و چه سر به کلاه»!

ثمرهٔ این دیدگاه در آنجا خود را نشان می‌دهد که مثلاً ضابط قضایی صرفاً موظف است تا بر اساس معنای عرفی افراد را توبیخ و مجازات کند. برای نمونه، اگر ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی کیفری ضابطان دادگستری را موظف می‌داند تا دربارهٔ جرائم مشهود اقداماتی را انجام دهند، آن‌ها موظف‌اند

تا فهم عرفی از قانون را محور تطبیق جرائم مشهود قرار دهند، نه نظریات هیئت عمومی دیوان عالی را. حال فرض کنید که ارتکاب عملی طبق معنای ظاهریِ قانون «جرم» نیست اما بر اساس رأی وحدت رویه دیوان عالی در سال گذشته «جرم» شناخته می‌شود. ضابطان قضایی همچنان موظف به معنای ظاهریِ قانون‌اند. آری، ذیل ماده ۴۷۱ ق.آ.د.ک. گفته است: «رأی اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم الاتباع است». بر اساس این عبارت، همهٔ مراجع اعم از قضایی و غیر آن باید به آرای وحدت رویه تن بدهند. یعنی اختلافاتی که در دیوان فیصله داده می‌شود بر همه لازم‌الاتباع است. مثلاً اداره ثبت، دیوان عدالت، بانک مرکزی، اوقاف، سازمان شیلات و... باید آن را محترم بشمارند. اما ابداً بدین معنا نیست که زین پس معنای کلمات قانون حقیقتاً تغییر می‌کند. به عبارت دیگر، بخش پایانی مادهٔ ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴ ناظر به مادهٔ ۸۹ قانون «تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری» مصوب ۱۳۹۲/۴/۳۰ است که مقرّر می‌دارد: «هرگاه در موارد مشابه، آراء متعارض از یک یا چند شعبه دیوان صادر شده باشد، رئیس دیوان موظف است به محض اطلاع، موضوع را ضمن تهیه و ارائه گزارش در هیأت عمومی دیوان مطرح نماید. هیأت عمومی پس از بررسی و احراز تعارض و اعلام رأی صحیح، نسبت به صدور رأی اقدام می‌نماید. این رأی برای شعب دیوان و سایر مراجع اداری مربوط در موارد مشابه لازم‌الاتباع است».

بر این اساس، می‌توان گفت که قانون‌گذار در ماده ۴۷۱ ق.آ.د.ک. با آوردن عبارت «سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن» به طور ضمنی به این نکته اشاره می‌کند که آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور برخلاف آرای وحدت رویه دیوان عدالت اداری، برای تمام مراجع اعم از قضایی و غیرقضایی (از جمله مراجع اداری) لازم‌الاتباع است (محسنی، ۱۴۰۱: ۲۹۹). یعنی همه باید آرای صادر شده از محاکم هیئت عمومی را محترم بشمارند و بدان تن بدهند، اما به این معنا نیست که معنای کلمات قانون تغییر می‌کند.

۴-۲. تمایز میان رأی و مقدمات رأی

گاهی اوقات ذیل آرای وحدت رویه به بیان برخی مقدمات و مباحث پرداخته می‌شود که مشخصاً ارتباطی با شأنِ ترافعی یا تفسیری دیوان عالی ندارند. این ملاحظات را نمی‌توان «رأی وحدت رویه» به معنای دقیق کلمه دانست، لذا برای محاکم نیز الزامی ایجاد نمی‌کنند. تفکیکِ میان «رأی نهایی» و «مقدمات رأی» ـ خصوصاً در آرائی که مقدمات بسیار طولانی دارند ـ بسیار حائز اهمیت است. برای مثال، در رأی وحدت رویه شماره ۷۱ مورخ ۱۳۵۳/۹/۴ چنین آمده است:

«نظر به این که ماده ۱ قانون روابط مالک و مستاجر صراحت دارد بر این که و به موجب ماده ۲۶

کلیه مقررات و قوانینی که با مفاد این قانون مغایر باشد ملغی گردیده و قوانین مزبور فقط در مواردی که از شمول این قانون خارج است اعتبار دارد و با التفات به این که تبصره ۱ ماده ۲۳ در مواردی که از شمول این قانون روابط مالک و مستاجر را حتی به احکام قطعی که هنوز اجرا نگردیده تسری داده است و با توجه به مفاد ماده ۵۶۲ آیین دادرسی مدنی که مقرر می‌دارد احکام و قرارها باید اساساً طبق قانونی که در زمان صدور آن لازم العمل است صادر گردد بنا به جهات مذکور قانون روابط مالک و مستاجر در نقاطی که در تاریخ صدور رأی لازم‌العمل باشد به کلیه دعاوی که قبلاً طرح شده و در جریان است نیز تسری خواهد داشت. این رای طبق قانون مربوط به وحدت رویه قضایی صوب تیرماه ۱۳۲۸ لازم الرعایه خواهد بود».[۱]

آنچه «رأی» ـ به معنای دقیق کلمه ـ محسوب می‌شود صرفاً فقرهٔ اخیر است و مباحث پیشین آن مقدمهٔ رأی قلمداد می‌شوند که تعبّد به آن برای محاکم ضرورتی ندارد. بر این اساس، منافاتی ندارد اگر قضات دادگاه بدوی به یکی از مقدمات ذکر شده در صدر رأی (مثلاً اینکه تبصره ۱ ماده ۲۳ در مواردی که از شمول این قانون روابط مالک و مستأجر را حتی به احکام قطعی که هنوز اجرا نگردیده تسری داده است) را نپذیرند. اما باید همچنان به مفاد نهایی حکم پایبند بمانند. برخی نویسندگان حقوقی به درستی گفته‌اند: «آن‌چه در رأی وحدت رویه برای دادگاه‌ها لازم‌الاتباع می‌باشد نتیجهٔ رأی است و نه استدلال به کار رفته شده در آن» (میرمحمدصادقی، ۱۳۳۹۷: ۱۹۶).

۴-۳. ماهیت تبعی آرای وحدت رویه

یکی از ویژگی‌های مهم آرای وحدت رویه، تبعی بودن آن‌هاست. این ویژگی بدان معناست که اعتبار و لازم‌الاجرا بودن رأی وحدت رویه، وابسته به قانون مربوطه است. به عبارت دیگر، اگر قانونی که رأی وحدت رویه به تفسیر یا حل اختلاف نسب به آن پرداخته است، به هر دلیلی مانند نسخ صریح یا ضمنی، از اعتبار ساقط شود، آن رأی وحدت رویه نیز اعتبار خود را از دست داده و دیگر لازم‌الاجرا نخواهد بود.[۲] هیئت عمومی دیوان عالی به درستی در رأی وحدت رویه شماره ۸۴۲ مورخ ۱۴۰۲/۱۰/۲۶ به این مسئله اشاره می‌کند:

«با تصویب ماده ۵۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری، ماده ۵ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، نسخ صریح گردیده و رای وحدت رویه شماره ۷۰۴ مورخ ۱۳۸۶/۰۷/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور که در مقام تفسیر قضایی و رفع ابهام از ماده قانونی

---

۱. برای نمونه دیگر نک: رأی وحدت رویه شماره ۴۸ مورخ ۲۴/۱۰/۱۳۶۳ هیات عمومی دیوان عالی کشور

۲. برای نمونه نک: رأی وحدت رویه شماره ۳۱، مورخ ۱۳۶۵/۸/۲۰ و رأی وحدت رویه شماره ۶۷۱ مورخ ۱۳۸۳/۹/۱۷.

اخیرالذکر صادر شده است، به تبع آن قابلیت استناد ندارد».

برخی نویسندگان حقوقی نیز به این مسئله اشاره کرده‌اند برای مثال، دکتر محمد آشوری، در کتاب «آیین دادرسی کیفری»، این‌گونه بیان می‌کند: «آرای وحدت رویه، در واقع بیانگر اراده قانون‌گذار در مقام تفسیر قانون هستند و نه ایجاد حکم جدید. بنابراین، با از بین رفتن قانون، مبنای وجودی رأی وحدت رویه نیز از بین می‌رود» (آشوری، ۱/۱۳۹۸: ۳۵۴).

اگر قانونی به طور کلی از نظام حقوقی حذف شود، بدون شک رأی وحدت رویه مرتبط با آن نیز از اعتبار ساقط می‌گردد. اما اگر ماده‌ای از قانونِ منسوخ بعینه در قانون جدید تکرار شود، آیا رأی وحدت رویه که نسبت به قانون قدیم آمده، نسبت به قانون جدید نیز معتبر خواهد بود؟ برخی نویسندگان حقوقی بر این باورند که همچنان می‌توان به رأی وحدت رویه استناد نمود. برای مثال، خالقی می‌نویسد: «هرچند در این رأی به مادۀ ۱۷ ق.آ.د.ک. سابق اشاره شده و هیئت عمومی در مقام تفسیر این ماده بوده که هم اکنون نسخ شده است، اما از آنجا که شماره‌های مواد، موضوعیت نداشته و تنها قالب‌هایی برای بیان مقصود قانون‌گذار هستند و محتوای هر دو ماده یکی است، رأی وحدت رویه فوق را می‌توان در حال حاضر در مورد مادۀ ۲۱ ق.آ.د.ک. فعلی نیز قابل اعمال دانست». (خالقی، ۱/۱۴۰۳: ۱۱۲).

۴-۴. عدم صلاحیت برای پر کردن خلأهای قانونی

پیش از هر چیز باید دانست که میان «تفسیرِ قانون» و «پر کردن خلأ قانون» تفاوت جدی وجود دارد (نک: محقق داماد و پورمحمدی، ۱۴۰۴: ۱۷). «تفسیر» یعنی قاضی از معنای متنِ قانون پرده‌برداری کند؛ اما پرکردن خلأ در اموری معنا پیدا می‌کند که متنی در میان نیست. یعنی قانون‌گذار اساساً به آن‌ها نپرداخته و ذیل عمومات و اطلاقات قانونی نیز قرار نمی‌گیرند. حال، ممکن است این نپرداختن ناشی از غفلت، نوپدید بودن یا هر عامل دیگری باشد؛ برای مثال، حکم مُمسک در قتل (کسی که مجنیٌ‌علیه را نگاه می‌دارد تا جانی او را به قتل برساند) در قوانین مدوّنه بیان نشده است. این مورد را می‌توان از مصادیق «خلأ قانونی» دانست. قضات دیوان عالی ابداً در آرای قضایی خود حق پرکردنِ خلأهای قانونی را ندارند؛ زیرا این امر مصداق بارز قانون‌گذاری است. در نمونه‌ای واقعی می‌توان به رأی شماره ۵۷۶ مورخ ۱۳۷۱/۷/۱۴ اشاره کرد که در آن دیوان عالی اعلام می‌دارد که به مطلب پزشکان حق کسب و پیشه تعلق نمی‌گیرد. این نوع آرای قضایی را باید مصداق بارز «قانون‌گذاری» و ایجاد قواعد حقوقی دانست. اما همان‌طور که دیگر نویسندگان حقوقی اشاره کرده‌اند: «قاضی طبق قانون اساسیِ ما حق ایجاد قاعدۀ حقوقی ندارد» (اسلامی‌پناه، ۱۳۹۷: ۲۴۳؛ اردبیلی، ۱/۱۳۹۵: ۲۰۰). هیئت عمومی صرفاً می‌تواند به تفسیر قوانین پرداخته یا یکی از آرای

قضایی را انتخاب کند. اما حقِ قانون‌گذاری ندارد. برای مثال، بعد از انقلاب لایحه‌ای تصویب شد با عنوان «لایحه قانونی عفو عمومی» مصوّب ۱۳۵۸/۶/۱۳ و هدف از آن آزادیِ ضابطه‌مند زندانیان بود. در تبصرهٔ ۲ این مادهٔ واحد برخی جرائم مانند قتل عمدی و اعمال منافی با عفت استثنا شده بودند. پس از اجرای قانون برای محاکم این سؤال پیش آمد که آیا معاونت در قتل نیز مشمول قتل است یا خیر. ماده در این رابطه هیچ ابراز نظری نکرده بود و کاملاً ساکت بود. اصل و قاعدهٔ حقوقیِ خاصی نیز در این رابطه وجود نداشت. در چنین شرایطی باید قوه مقننه ابراز نظر می‌کرد؛ اما کار را به غلط به هیئت عمومی دیوان عالی واگذار کردند. هیئت عمومی نیز در این رابطه اظهار نظر کرد: «منظور از جرائم و محکومیت‌های قتل عمدی که به موجب تبصره ۲ ماده واحده لایحه قانونی عفو عمومی متهمان و محکومان جزایی مصوب ۵۸/۶/۱۳ شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران از شمول مقررات آن قانون مستثنی گردیده جرائمی است که به مرحله انجام رسیده و منتهی به فوت مجنی علیه شده باشد، بنابراین جرائم و محکومیت‌های کسانی که شروع به اجرای جرائم مذکور نموده و قصد ارتکابشان به واسطه موانع خارجی که اراده آنان در آن‌ها مدخلیت نداشته معلق و بی‌اثر مانده و جنایت منظور واقع نشده است در صورتی که مشمول ماده واحده باشد جزو مستثنیات تبصره مزبور محسوب نبوده و از تعقیب و مجازات معاف خواهد بود».[۱]

اینکه نظرِ هیئت عمومی چه بوده است برای نگارنده اهمیتی ندارد، آنچه مهم و البته نگران‌کننده است، در رأی فوق، هیئت عمومی ـ در عمل ـ اقدام به قانون‌گذاری کرده که از صلاحیت او خارج است. ممکن است این اشکال مطرح شود که طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی قضات می‌توانند در فرض خلأ حقوقی «با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید». پس چرا می‌گویید هیئت عمومی دیوان عالی چنین اجازه‌ای ندارد؟! سر مطلب آن است که آرای قضایی (غیر از رأی وحدت رویه) حتی اگر از قضات دیوان عالی صادر شده باشد، قضیهٔ جزئیه محسوب شده و صرفاً برای طرفینِ دعوا الزام‌آور خواهند بود. حتی قاضی دیوان عالی در آرای آینده نیز الزامی به پایبندی به این رأی پیشین خود نخواهد داشت. اما آرای هیئت عمومی دیوان عالی در حکم قانون است. در نتیجه اگر در رابطه با قضیه‌ای که قانون‌گذار اساساً بدان نپرداخته حکمی صادر کند که به صورت عمومی برای همهٔ محاکم لازم‌الاتباع است دیگری تفاوتی با «قانونِ» مصوّب مجلس نخواهد داشت. آری، اگر محاکم دربارهٔ چگونگی پرکردنِ دادگاه خلأ حقوقی اختلاف نظر پیدا کنند، دیوان عالی می‌تواند از باب ضرورت و به حکم اصل ۱۶۱ قانون اساسی، یکی از آراء را برگزیند و

---

۱. رأی وحدت رویه شماره ۲۳ (ر) مورخ ۱۷/۱۱/۱۳۵۸ هیات عمومی دیوان عالی کشور

پیروی از آن بر دیگر محاکم الزامی خواهد بود.

۴-۵. عدم امکان تنقیح مناط از آرای وحدت رویه

در تفسیر قوانین معروف است که گفته می‌شود «موردِ قانون مخصصِ قانون نیست» (محقق داماد و پورمحمدی، ۱/۱۴۰۱: ۴۳۶). یعنی اگر قانون‌گذار در مقامِ حل مسئلهٔ مشخصی بوده اما آن مسئلهٔ خاص در زبان قانونی منعکس نشده است، نمی‌توان قانون را به گونه‌ای تفسیر کرد که صرفاً شامل آن مورد خاص گردد. به قولِ اصولیان امامیّه «المورد لا یخصص الوارد» (نجفی، ۱۴۰۴ق: ۲۱۵/۱، ۴۵۰/۱۵، ۹۴/۱۷، ۲۶۲/۲۵، ۲۹۳/۴۱؛ مظفر، ۲/۱۳۷۵: ۲۹۸). شهید ثانی نیز در این‌باره می‌نویسد: «العبرة بعموم اللفظ، لا بخصوص السبب» (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق: ۲۱۶)؛ برای مثال متمم چهاردهم قانون اساسی آمریکا مقرّر می‌دارد: «همهٔ افراد از حقوق مساوی برخوردارند». این قانون اصالتاً برای ایجاد برابری میان سیاه‌پوستان و سفیدپوستان وضع شده است. اما با توجه به اینکه موردِ قانون مخصص نیست، به صورت کلی برای نفیِ هر نوع نابرابری بدان استناد می‌شود. آنچه گفتیم در رابطه با قوانین صادق است؛ اما در آرای وحدت رویه قضیه کاملاً بالعکس است. به این معنا که قاضی صرفاً مجاز به تبعیت از رأی وحدت رویه در مواردی است که با موردِ رأی شباهت دارند. برای مثال، اگر رأی وحدت رویه در مورد ارتشاء است، نمی‌توان از آن برای کلاهبرداری یا اختلاس استفاده کرد. دقیقاً به همین دلیل است که ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به صراحت بیان می‌کند که «آرای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است». استفاده از عبارت «موارد مشابه» تأکیدی بر این نکته است که قضات تنها در صورتی مکلف به تبعیت از رأی وحدت رویه هستند که با موردی کاملاً مشابه مورد مطرح شده در رأی وحدت رویه مواجه باشند دقیقاً به همین دلیل است که برخی نویسندگان حقوقی خطاب به قضات دیوان عالی نوشته‌اند: «رأی دادگاه استنباط از قانون است و آنچه اهمیت دارد، قانون است. استنباط از قانون در یک دعوای معین نباید توسعه و تعمیم یابد و شکل قانون به خود بگیرد» (اسلامی‌پناه، ۱۳۹۷: ۲۵۸). میرمحمدصادقی به درستی در این‌باره می‌نویسد: «بدیهی است نمی‌توان رأی وحدت رویهٔ هیأت عمومی دیوان عالی کشور را از جرم خاصی که این رأی در مورد آن صادر شده است (یعنی تخریب) به سایر جرائم تسرّی داد و مثلاً اظهار داشت که «تخریب در ما نحن فیه خصوصیتی ندارد، و از این رو، قاعده به تمامیِ جرایم مالی ساری است» (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۷: ۱۹۶).

۴-۶. اثر نسبی آرای وحدت رویه

در نظام حقوقی ایران، آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور برای ایجاد رویهٔ واحد در تفسیر و

اجرای قوانین و رفع‌اختلاف نظر بین محاکم، اهمیت زیادی دارند. با این حال، باید به خاطر داشت که این آراء، علی‌رغم الزام‌آور بودن برای محاکم، اثر «نسبی» دارند. به این معنا که تفسیر یا راهکار ارائه شده در هر رأی وحدت رویه، فقط به مورد خاص و مادهٔ قانونی مورد اختلاف مربوط می‌شود و نمی‌توان آن را به سایر قوانین، حتی قوانین مشابه، تعمیم داد. کاتوزیان در این باره می‌نویسد: «اعتبار رأی دادگاه نسبی است و فقط در همان دعوا و بین اشخاصی که در دادرسی شرکت داشته‌اند، ایجاد الزام می‌کند» (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۴۶۸). نویسندهٔ دیگری نیز می‌نویسد: «اعتبار حکم دادگاه، اعتباری نسبی است و این نسبیت هم‌زمان دارای چهار معنی است: اولاً رأی دادگاه، در میان اصحاب دعوا بی‌گمان معتبر است، حتی اگر آنان خود در مباحث حقوقی صاحب‌نظر باشند و با رأی دادگاه مخالف. ثانیاً رأی دادگاه فقط در میان دو طرف پرونده معتبر است نه دیگران. ثالثاً هیچ دادگاهی مکلف به تبعیت از حکم سابق خود نیست. رابعاً هیچ دادرسی ملزم نیست که از حکم دادرسی دیگر پیروی کند» (جعفری‌تبار، ۱۴۰۰: ۳۷). نهایت امر این است که پیروی از رأی وحدت رویه ذیل ماده‌ای مشخص به موجب ماده ۴۷۱ قانون آئین دادرسی کیفری برای محاکم لازم دانسته شده است.

برای مثال، فرض کنید قانون مجازات اسلامی در ماده‌ای بیان می‌دارد: «فرار از زندان جرم است». حال اگر رأی وحدت رویه‌ای صادر شود که منظور از «زندان» در این ماده، اعم از زندان و بازداشتگاه است، این تفسیر صرفاً در خصوص همین ماده قابل‌اعمال است و نمی‌توان آن را به سایر مواد قانونی که در آن‌ها از کلمهٔ «زندان» استفاده شده است، تسری داد. این مسئله، کاملاً برخلاف تفاسیر قانونی است که قابل تسری به همهٔ قوانین یا حداقل قوانین مرتبط هستند. در نمونه‌ای واقعی، می‌توان به رأی وحدت رویه شماره ۴۶۶۸ مورخ ۱۳۳۶/۹/۷ اشاره کرد که در تعریف «آلت قتّاله» اعلام می‌دارد: «مقصود از کلمه آلت مذکور در ماده ۱۷۱ قانون مجازات عمومی وسیله‌ای است که مرتکب به کار برده و به مرگ منتهی شده باشد و اعم است از این که وسیله مزبور معمولاً کشنده باشد و یا آنکه از جهت حساس بودن موضع اصابت به مرگ مجنی علیه منتهی گردد». تعریفی که این رأی از کلمهٔ «آلت قتاله» ارائه می‌کند قابل تسری به دیگر قوانین نیست. آری، ممکن است قاضی در تفسیر مادهٔ دیگری به تعریف مذکور استناد کند، اما الزامی به این استناد وجود ندارد.

نتیجه

مقاله را با این پرسش آغاز کردم که «ماهیت رأی وحدت رویه چیست؟». همان‌طور که در سیر تحولات تاریخی آن مشاهده کردید، این نهاد حقوقی در گذر زمان دستخوش تغییرات زیادی شده است. تلقی اولیه از «رأی وحدت رویه» این بوده که این نهاد به عنوان عالی‌ترین نهاد قضایی به حل اختلاف میان محاکم بپردازد. اما به تدریج صلاحیت‌های دیگری هم به این نهاد اعطاء شده است.

هدف اصلی مقالهٔ حاضر این بود که خوانندگان حقوقی را به این مسئله توجه دهد که رأی وحدت رویه ـ هر چه که باشد ـ نهایتاً «رأی» و «تفسیر قضایی» است و باید مراقبت کرد تا مبادا به آن آثارِ یک «قانون» داده شود. پس از التفات به این مسئله، آثاری بر این نوع نگرش مترتب می‌گردد که تفصیلاً به توضیح هر یک از آن‌ها پرداختم.

مبادا این‌گونه تصور شود که نگارنده با ارج نهادن به جایگاه دیوان عالی در نظام قضایی ایران مخالف است. ابداً این‌طور نیست (همواره یکی از آمال نگارنده این بوده است که دیوان عالی در ایران جایگاه و ساختاری نظیرِ دیوان عالی آمریکا یا انگلستان پیدا کند)؛ اما عمیقاً باور دارم که منزلت‌بخشی به دیوان عالی نباید با قانون اساسی تعارض پیدا کند. به هر روی، بخش قابل‌توجهی از نگرش‌های نادرست نسبت به جایگاه دیوان عالی در ایران، ناشی از کمبود پژوهش و بررسی‌های نظری در مورد این نهاد و مسائل مربوط به آن است. این خلأ نظری باعث شده است که دیوان عالی کشور هویت‌های چندگانه و گاه متناقضی پیدا کند و به قول معروف: «از اینجا رانده و از آنجا مانده شود». یعنی نه کارکردهای دیوان عالی در یک نظام کامن‌لا مانند آمریکا را دارد و نه از مواهب نهادهای مشابه در حقوق فرانسه برخوردار است. این مقاله، در صورت موفقیت، تنها توانسته است بخش محدودی از این جنبه‌ها را روشن سازد و امید است انجام پژوهش‌های بیشتر در این زمینه، به درک بهتر و منسجم‌تر از دیوان عالی و رأی وحدت رویه در نظام حقوقی ایران کمک کند.

منابع

فارسی

- آشوری، محمد. (۱۳۹۸). آیین دادرسی کیفری، تهران: سمت.
- اردبیلی، محمد علی. (۱۳۹۵). حقوق جزای عمومی، تهران: میزان.
- اسلامی پناه، علی. (۱۳۹۷). رویه قضایی به منزله منبع حقوق. فصلنامه تحقیقات حقوقی، ۲۱(۸۴)، ۲۴۳-۲۶۵.
- امیدی، جلیل. (۱۳۹۸)، تفسیر قوانین جزایی، تهران: میزان.
- پورمحمدی، رضا. (۱۴۰۲). درآمدی بر تفسیر حقوقی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۴۰۱). مقدمه عمومی علم حقوق. تهران: گنج دانش.
- جعفری‌تبار، حسن. (۱۴۰۰). دیو در شیشه؛ فلسفه رویه قضائی، تهران: نگاه معاصر.
- خالقی، علی. (۱۴۰۳). آئین دادرسی کیفری. تهران: شهر دانش.
- داودی، حسین. (۱۴۰۰). تاریخچه و ظرفیت قاعده‌گذاری دیوان عالی کشور در صدور رای وحدت رویه. مجموعه حقوقی (دیوان عالی کشور)، شماره ۱ ، ۲۵-۳.
- شمس، عبدالله. (۱۴۰۰). آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته. تهران: دراک.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۹)، فلسفه حقوق، تهران: گنج دانش.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۴۰۱). کلیات حقوق، نظریه عمومی. تهران: گنج دانش.
- محسنی، حسن. (۱۴۰۱). اعتبار رأی هیئت عمومی دیوان عدالت اداری در مراجع قضایی و هیئت عمومی دیوان عالی کشور. جستارهای نوین حقوق اداری، شماره ۱، ۲۹۹- ۳۳۶.
- محقق داماد، سیدمصطفی و پورمحمدی، رضا. (۱۴۰۴)، تفسیر قانون، تهران: پژوهشگاه قوه قضائیه.
- محقق داماد، سیدمصطفی؛ حسینی‌نسب، سیدمصطفی و پورمحمدی، رضا. (۱۴۰۱)، اصول فقه تحلیلی؛ دفتر اول: تفسیر فقهی، قم: بوستان کتاب.
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، منتشر شده در لوح مشروح مذاکرات شورای ملی و اسلامی. قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور).
- میرمحمدصادقی، حسین. (۱۳۹۷). جرائم علیه اموال و مالکیت، تهران: میزان.
- هاشمی، سیدمحمد. (۱۴۰۲). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: میزان.

عربی

- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. (۱۴۱۶ق)، تمهید القواعد، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- مظفر، محمدرضا. (۱۳۷۵)، أصول‌الفقه، قم: اسماعیلیان.
- نجفی، محمدحسن بن باقر. (۱۴۰۴ق)، جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

انگلیسی

- Baum, L. (1992). Policy Goals and Institutional Design: The Supreme Court and Intercircuit Conflict. *The Journal of Politics*, *54*(4), 1047–1068.
- Caminker, E. H. (1994). Why Must Inferior Courts Obey Superior Court Precedents? *Stanford Law Review*, *46*(4), 817–873. https://doi.org/10.2307/1229094

- Clark, T. S., & Kastellec, J. P. (2013). The Supreme Court and Percolation in the Lower Courts: An Optimal Stopping Model. *The Journal of Politics*, *75*(1), 150–168. https://doi.org/10.1017/s002238161200093x
- Cross, R., & Harris, J. W. (1991). *Precedent in English Law*. Clarendon Press.
- Epstein, L. J., & Knight, J. (1997). *The Choices Justices Make* (1st edition). CQ Press.
- Hellman, A. (1991). The Supreme Court's Second Thoughts. *Yale Law Journal*, *100*(7), 1633–1660.
- O'Brien, D. M. (2011). Constitutional Law and Politics, Vol.1: Struggles for Power and Governmental Accountability, 8th Edition (8th edition). W. W. Norton & Company.
- Scalia, A. Bryan, G. (2012) *Reading Law: The Interpretation of Legal Texts*. 1st edition. St. Paul, MN: West.
- Schauer, F. (1987). Precedent. *Stanford Law Review*, *39*(3), 571–605. https://doi.org/10.2307/1228760
- Simpson, A. W. B. (1960). The Ratio Decidendi of a Case and the Doctrine of Binding Precedent. Oxford University Press.